



۲۰۲۳ / ۹ / ۲۳

کانديد اکادميسين سيستاني

ظلم و تعدی مستوفی الممالک پدراستاد خلیلی

درحق مشروطه خواهان

میرزا محمدحسین خان پدر استاد خلیلی، یکی از رجال مقتدر و مقرب دربارهای امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان بود. این شخص از کتابت در اداره کوتوالی (قوامندانی امنیه و استخبارات کابل) در زیردست نائب میرسلطان (کوتوال جبار و معروف امیر عبدالرحمن خان) شروع بکار کرد و همین که به دهلیز دربار پانهاد بر اثر نامی و شیطنت به امیر، میرسلطان را به کشتن امیر داد و خود برجایش تکیه زد و میرزا عبدالرؤف را به معاونت خود برگزید. (احسان لمر، مخالفان مشروطیت، مستوفی الممالک، افغان جرمن آنلاين، ۲۰۱۷ / ۶ / ۱)



غبار از قول فیض محمدکاتب نقل میکند که :
"میرزا محمد حسین خان، سردفتر سنجش کوتوال کابل و میرزا عبدالرؤف خان نائب او مقرر شدند و از این دو شغل بزرگ رعب عظیم و خوف عمیم در دل خلق انداخته امور بس شگفت و هنگفت بر روی روزگار آورده کارهای آشکارا و نهفت بسیار کردند." (غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۶۵۲)

سپس میرزا محمدحسین کوتوال، در رأس گروهی از ماموران قدرتمند دولت قرار گرفت که مردم از آنها بنام "شش کلاه" یاد میکردند و تنفر و انزجار خود را از آنها نشان میدادند. بقول غبار، "شش کلاه، عبارت بود از تشکیل یک اداره سنجش محاسبات امور مالی و تعیین دارائی محکومین که سرشته دار آن میرزا محمد حسین کوتوال و اعضایش میرزا عبدالرؤف خان نایب کوتوال، میرزا محمد قاسم خان روزنامهچیه، میرزا سید محمود خان قندهاری، میرزا شیرعلیخان و میرزا غلام حسن خان بودند. اینها برای ابراز حسن خدمت به امیر عبدالرحمن خان بسا خانواده ها و مردم بیگانه را به عناوین باقیداری و تحریف محاسبات و غیره برباد نمودند." (غبار، ج ۱، ص ۶۵۵)

البته هریکی از این کوتوالان بر اثر ظلم و ستم و بکارگرفتن انواع شکنجه ها بر افراد متهم، بالاخره خود محکوم به اعدام گردیدند و هریکی از درختی حلق آویز شدند. اولی بدستور امیر عبدالرحمن خان و دومی به حکم شاه امان الله از درختی حلق آویز شد و به حیات رعب آور پراز خوف و وحشت شان خاتمه داده شد.

د پانوی شمیره: له ۱ تر ۶

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دليکنې د ليکنيزې ښې پاڼوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

در عهد امیر حبیب الله خان وقتی مقام مستوفی الممالک (وزارت مالیه) به میرزا محمدحسین خان تعلق گرفت، « مستوفی الممالک ادارات استیفا و امور مالی کشور را در معرض بیع و شری قرار داده بود، مالیات کشور اعم از اراضی و گمرکات همه در اجاره مستاجرین خائن گذاشته میشد. این مستاجرین هر نوعی که میخواستند می توانستند با مالیه دهان رفتار نمایند. شدت فشار بالای مردم تا جایی رسید که از ولایات شمالی کشور مردم صدها خانوار دهقان ورشکست شده بقلمرو روس حتی از غرب کشور به ایران فرار کردند. » (غبار، ج ۱، ص ۷۰۷)

مستوفی الممالک علاوه بر امور مالی کشور، برای حفظ نفوذ و قدرتش بر سراسر کشور، امور ضبط احوالات را نیز پیش می برد و برای جلب اعتماد شاه، دست به توطئه و طرح های مرگ آلود میزد و با همین دسایس و توطئه ها صدها انسان شریف و آگاه وطن را که ظلم و اجحاف و غارت مستوفی الممالک و همکاران ظالم او را بر مردم غیر قابل تحمل می پنداشتند، به سوء قصد علیه امیرمتهم میساخت و به دم توپ برابر میکرد و یا به زندان انداخته و در زیر شکنجه های صدمرتبه سخت از مرگ به حیات شان خاتمه میداد.

این مرد در زمانی که امور امنیت و استخبارات را اداره میکرد، با متهم کردن افراد به برهم زدن امنیت یا سوء قصد علیه امیر، هر که را میخواست، زندانی میکرد و مورد شکنجه قرار میداد و اگر متهم به او رشوت نمیداد، سالها باید رنج زندان و جور زندانبان را میکشید. و در زیر شکنجه های صد بار سخت تر از مرگ، مجبور بود به جرم ناکرده خود اعتراف کند و سرومال خود را از دست بدهد. از این لحاظ ترس و نفرت از او در دل عام و خاص موجود بود.

فیض محمدکاتب مورخ دربار امیر حبیب الله خان که وقایع مهم را روزانه درج سراج التواریخ میکرد و از نزدیک شاهد ظلم و دسیسه بازی و کردار توطئه آمیز مستوفی الممالک بود، ظالمانه ترین عملکرد مستوفی الممالک را در رابطه به دستگیری و اعدام مشروطه خواهان اول زیرنام (**وقایع ماه صفر سال ۱۳۲۷ قمری/ ۱۹۰۹ م**) چنین گزارش میدهد :

" روز پنجشنبه چهارم صفر، ملا منهاج الدین و استاد عظیموی آهنگر روی به شیطان نهاده به تعلیم میرزا محمد حسین خان مستوفی از تصمیم عزم جماعه مشروطه خواهان بر قتل حضرت والا هم به او و هم به تحریک او، عریضه به سردار عنایت الله خان معین السلطنه داده و از عریضه هر دوتن و نگارش دیگر واقعات خفیه نگاران شهر کابل که به القای میرزا محمدحسین خان به عبارات مختلفه و مضامین واحده به حضور والا رسیده هردو تن محیل و مدسس طلب جلال آباد شده بودند، وارد آنجا شدند و حضرت والا از کمال عدالت از در حصول صدق و کذب حقیقت امر قتل خویش، در شب هریک از دو تن را تنها به خلوت خواسته بپرسید و آن دو تن برطبق تعلیمات میرزا محمدحسین خان و عریضه خود که به اغوا و القای او نگار داده بودند، بیان ماجرای افترا کرده و سوگند غلاظ و شداد یاد نمودند و حضرت والا از سوگند یادکردن آن دو تن ظاهراً مسلمان متیقن گردیده، در روز دوشنبه هشتم صفر سید جواهر شاه غوربندی و لعل محمد خان پسر جان محمدخان سابق خزانه دار و پادشاه میرخان پسر ملک رحمت شاه خان وزیری و نظام الدین خان ارغندی از

غلام بچه گان خاص و احمد قلی خان قزلباش و غلام محمد خان رسام میمنگی و محمد اسلم خان میرشکار، برادر محمد علی خان سیقانی را که از جمله اسامی متعهدین و خدمه و عمله حضور بودند، در دربار عام احضار فرموده، همه را محبوس سخت و امر عذاب و شکنجه و عقاب نمودند و از آن دوتن سیاهه اعداد مشترکه مجلس مشروطه را خواسته، ایشان قرب هفتاد نفر را سیاهه دادند. حضرت والا سیاهه ایشان را چون هنوز تلیفون جاری و موتر ساری نگردیده بود، شباشب مصحوب (همدست) آدم خان پسر ملک پیردوست احمدزایی از غلام بچه گان خاص نزد سردار عنایت الله خان معین السلطنه فرستاد، در روز دوازدهم ماه صفر از روی سیاهه ملاء منهاج الدین و استاد عظیمو هریک داکتر عبدالغنی خان و مولوی نجف علی خان و مولوی محمد چراغ خان برادران او و مولوی محمد حسین خان و مولوی مظفرخان معلمان مدرسه حبیبیه و سیداحمد خان قوم لودی [مشهور به کاکا سید احمد لودین] و میرزمان الدین خان پسر شهزاده حسن بدخشی و غیره جمعی را احضار فرموده، بند ستم بر پا نهاده و چون اکثر درخانه و جای خود نبودند، محصل ها گماشته بعضی را در شب سیزدهم صفر چون محمد اختر و محمد انور پسران ناظر محمدصفر خان و سیدقاسم پسر میرغلام محمد چارباغی جلال آبادی [مشهور به میر صاحب سید قاسم خان که درقضیه قتل محمد نادرشاه نیز به اعدام محکوم ولی از طریق شفاعت حکم اعدامش به زندان تبدیل گردید] و غیره را به دست آورده، گرفتار و ضبط کردن خاتمه های گرفتاران رعب و هراس عظیم درقلوب عموم شهریان افتاده ولوله و غلغله بزرگی در خواطر صغیر و کبیر جای گیر آمد.

و از جمله سعدالله خان و محمد سرور خان پسران مولوی احمد جان خان الکوزانی واضع قانون جدید دیوان افغانستان و عبدالقیوم خان خواهرزاده او که خود را پنهان کرده خواستند خود را در افشار نانکچی نزد اعداد سواران نظام خاصه رکاب شاهی، همه اقوام درانی قندهاری رسانیده به جانبی راه فرار برگیرند و هرسه تن در گردنه ده افغانان به دست آمده، قریب غروب آفتاب روز شنبه سیزدهم صفر لقمه توپ سیاست گردیده هلاک و قطعه قطعه شدند.

و پس از آن عبدالواسع و عبدالرب پسران [مولوی] عبدالرؤف کاکری و تاج محمد خان پسر محمدعلی خان و قاضی عبدالحق و ملا محمد اکبر و میرزا شیرعلی خان بارکزایی چخانسوری و سه تن پسران مستان شاه درویش کابلی و غیره تا روز سه شنبه شانزدهم صفر محبوس شدند و از جمله محرر اوراق [فیض محمد کاتب] که از راه به مطالعه سردار محمد یوسف خان پسر امیر کبیرمرحوم [امیردوست محمد خان] اجزای جلد اول سراج التواریخ را در قلعه متال به خانه او رفته بود، روز سه شنبه مذکور از آنجا در شهر آمده و هنگام عصر محبوس گردیده با ده تن دیگر تحت حفاظت عده ای از نظامیان از جای معین السلطنه رهسپار محکمه کوتوالی گردیده با زولانه های ثقیله آهنین مقید آمد و مقارن این حال از عریضة استدعا غلام بچه گان خاص، سید جواهر شاه و لعل محمد در جلال آباد به دست غلام بچه گان داده شده در ریگزار سه کوهه هدف تیر تفنگ آمدند و از جمله قتله، محمد شریف خان پیشخدمت از احفاد وزیر فتح خان مرحوم پس از قتل سید جواهر شاه که جان به قابض ارواح سپرده بود، با حربه در دهن او زده تا بناگوشش ببرید و پس از آن محمد ایوبخان فوفلزایی و کرنیل محمد عثمان خان پسر محمد سرورخان پروانی از کابل گریخته و در سرحد

قوم مهمند گرفتار آمده، در جلال آباد به توپ پریدند. پس از چندی گرفتاران جلال آباد در کابل فرستاده شده در ارگ شاهی محبوس گشتند. « (فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، ج ۴، بخش سوم، ۳۷۷-۳۷۸)

گزارش پوپلزائی از قساوت مستوفی الممالک:

یکی از این خانواده های برباد رفته از دست مستوفی الممالک، خانواده محمدسرورخان پروانی بود که فرزند رشیدش محمدعثمان خان پروانی در جمله مشروطه خواهان اول به توپ پرانده شد و جایداد شان ضبط گردید و برادران خورد و کلان و خانواده اونیز به زندان شیرپور انداخته شدند و پسران عمش به ولایات دور دست تبعید گردیدند.

داستان همین خانواده را پوپلزائی چنین گزارش میدهد: « محمدسرورخان ساکن پروان سمت شمالی کابل در اوائل امارت امیر عبدالرحمن خان شامل خدمت شد و آن یکی از نامداران ولایت پروان بوده است و از حضور امیر عبدالرحمن خان در سال چهار هزار و هشتصد ۴۸۰۰ روپیه کابلی تنخواه داشت و در ولایات شمال افغانستان مصروف خدمت و همانجا فوت شد. نظر به صداقت و اخلاص شعاری و خدمت گذاری او که مدت یازده سال خدمت کرده بود، در ماه شوال سنه ۱۳۰۸ قمری یک هزار و سه صد (۱۳۰۰) روپیه از حضور امیر عبدالرحمن خان برای شش تن پسران کوچک او و سه هزار و پنجمصد روپیه دیگرش به محمدایوب خان پسر بزرگ او که قابل خدمت بود، مرحمت شد و او مدت ۱۹ سال خدمت نمود.

در سنه ۱۳۲۷ ق [۱۹۰۹] جمعیتی که بنام مشروطه خواهان مصدر فعالیت شدند، چون یک تن از نفری واقعه مذکور محمدعثمان خان [پروانی] کرنیل قلعه بیگی بن محمدسرورخان پروانی مذکور بود، و اشخاص مذکور چون اراده قتل امیر حبیب الله خان را در شب جشن ملتی داشتند و در قرآن کریم امضاء کرده باهم عهد بسته بودند [بقول فیض محمد کاتب، این توطئه توسط مستوفی الممالک علیه مشروطه خواهان تنظیم شده بود، و هیچکسی امضای آنها را بمنظور قتل امیر در گوشه قرآن بچشم ندیده بود. سیستانی]، میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک ساکن قریه سعیدخیل کوهستان سمت شمالی و از ملیت تاجک، که مخالف خاندان محمدسرور خان پروانی بود، این راز را کشف نمود و بحضور امیر حبیب الله خان اطلاع داد. جوهرشاه غوربندی بضرر تفنگچه اعدام و داکتر عبدالغنی هندی محبوس و محمد ایوب خان قندهاری بدهان توپ بسته اعدام گردید. محمدعثمان خان پروانی بضرر گلوله های تفنگ اعدام و برادرانش محمدایوب خان، محمد زمان خان، محمدعیسی خان محکوم به حبس شدند. و تمام هستی و جایدادشان ضبط و عائله و اطفال شان بکابل در محبس شیرپور سپرده شدند. محمدافضل، محمدموسی خان، محمداکرم خان، عبدالغفورخان پسران کاکای محمدعثمان خان مذکور در قندهار، هرات، مزار، میمنه، فرار [تبعید] شدند و املاک و دارایی شان ضبط گردید.

خاندان محمد سرورخان پروانی می گفتند این ظلم درحق ما از اثر اطلاع غلط و تهمت میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک که با ما مخالفت دارد، شده است و همیشه عرائضی بحضور عین الدوله تقدیم می کردند. میرزا محمدحسین خان که نمی خواست در ولایت پروان خاندان صاحب رسوخی باقی بماند و با این خاندان که دشمنی داشت، مقید بودن آنها را به نفع خود می دانست و آزاد بودن آن اشخاص را مخالف امنیت و انمود می کرد... و سردار امان الله خان عین الدوله که در هر وقت

د پانو شمیره: له ۴ تر ۶

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

برای خیر و منفعت مردم حکمی می نوشت ، مستوفی الممالک حکم او را رد نموده می گفت:
امیرصاحب قبول نمی نماید، و پدر را از پسر آزاده میساخت.» (پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه، ص ۹۳)

پوپلزائی در ادامه مینویسد: «به ساعت ده صبح جمعه (۲ حوت سال ۱۲۹۷ ش) که خبر کشته شدن امیر حبیب الله خان و امارت نصرالله خان بکابل رسید، و در همین روز سلطنت امان الله شاه اساس گذاشته شد، و در این وقت که میرزا محمدحسین خان مستوفی در جلال آباد و طرفدار امارت نصرالله خان بود، حکومت امانیه ... برای دفع حرکات او اقدام عاجل بدین طریق بعمل آورد که باید محمدایوب خان پروانی از حبس برآورده شود و در رأس جمعیتی از نفری ملکی و عسکری مردم سمت شمالی بجانب بندرتگاو فرستاده شود. امان الله شاه نظام الدین خان ناظم سر رشته دار حضور را بصورت فوری جانب محبس شیرپور فرستاد، و محمد ایوب خان پروانی را بوقت شب از حبس برآورده به ارگ خواست و در همین شب شنبه (۳ حوت) به محمد ایوب خان پروانی اسلحه و روپیۀ نقد سفر خرچ داده و گفته شد که به همراه برادران و پسران کاکای تان عموماً از حبس و فرار معاف و بکار و خدمت مقرر میشوید و بدون معطلی حرکت کرده از علاقه پروان بطرف «درۀ سولانک» رفته آن معبر را استحکام داده نگذارید که نفری مخالف تردد نمایند و میرزا محمد حسین خان مستوفی از سمت کوهستان لشکر قومی ترتیب داده جانب جلال آباد ببرد و اگر فرستادگان او و خودش دیده شوند دستگیر کرده بکابل بفرستند. محمدایوب خان که قتل برادر خود محمد عثمان خان کرنیل قلعه بیگی و حبس خود و برادران خود و فرار پسران کاکای خود و همه زجر و حقارت و ضبط مال و جایداد را از جانب میرزا محمدحسین خان مذکور میدانست، با قبول هرگونه فداکاری حاضر شده به محل مقصود رسیده بحفاظت بندر سولانک پرداختن گرفت و تاریخ وصول او قبل از انقراض امارت نصرالله خان است. و در وقتی که مستوفی بطرف کوهستان روان شده از خود غافل بود دستگیر کرده بکابل آورد و مستوفی در ارگ کابل محکوم بر حبس گردید. و در همین ایام که محبوسین رهایی یافتند، اکثر از کردار و اعمال و سوء افکار مستوفی شکایت می نمودند.» (پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه، ص ۹۴)

بدین سان تنها خاندان محمدرورخان پروانی از دست مستوفی داغدار نبودند، بلکه دل همه خانواده های که توسط مستوفی الممالک به زندان و اعدام سوق داده شده بودند، پر خون بود و لحظات محاکمه و اعدام او را انتظار می کشیدند.

در اینجا باید یاد آور شد که ، جرم مستوفی الممالک، به این خلاصه نمیشد که سعی در برهم زدن روابط عاطفی و خانوادگی میان پدر و پسر (امیر و عین الدوله و میان امیر و ملکه رسمی کشور) کرده بود. بلکه به جفاها و تبهاریها و خیانتها و ستم و ناروایی هایی که در حق عموم مردم افغانستان، و بخصوص در حق مشروطه خواهان و روشنفکران آن زمان کرده بود ارتباط میگرفت. مستوفی درک میکرد که اگر امان الله خان روی کار آید، او را بدست عدالت خواهد سپرد و خونهای ناحقی که او ریخته است، دامنش را خواهد گرفت و لاجرم محکوم به اعدام خواهد شد، از اینست که برای بقای خود ، دست به فتنه دیگری زد و تلاش بخرچ داد تا امیر نصرالله خان را به جنگ و ستیزه با برادرزاده اش امان الله خان وادارد و اقوام شرق و شمال و جنوب کشور را برای حمله برکابل سوق نماید ، و امیر نصرالله خان نیز فریب لفاظی های او را خورده بود و طرح مفصل او را برای حفظ قدرت پذیرفته بود اما در عملی کردن آن طرح تعلل صورت گرفت و هواداران امان الله خان، با پخش اعلامیه های سلطنت امان الله خان، آن طرح را با سرعت خنثی و سپاه را به طرفداری از امان الله خان بشورش

د پانو شمیره: له ۵ تر ۶

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

آوردند و ورق برگشت و امیر نصرالله خان مجبور به استعفاگردید و بقیه هم‌نظران امیراز سوی سپاه جلال اباد دستگیر و زندانی به کابل گسیل شدند.

امان الله خان و دوستان همفکر او پس از کسب قدرت، به تحقق این امر توجه نمودند که حکومت جدید می باید به مردم ثابت نماید که داد مظلومان را از ظالمان میگیرد و هرکسی از رجال مقتدر دولتی که انسان های بیگناه را برای اخذ رشوت و کسب امتیاز به تباهی کشانده باشد، باید به سزای اعمال خود برسد. مردم کابل که از خدا چنین روزی را میخواستند، دست استعاثه بلند نمودند و عرایض و شکایات خود را به محکمه پیش کردند.

بزودی شکایات و عرایضی به شاه امان الله و محکمه سران برگردید که غدر و خیانت و جنایت های مستوفی الممالک را بر ملا و خیلی سنگین میکرد و هرکدام این خیانتها جرمی بشمار می آمد که در عوض هریک آن، می باید مستوفی یک بار اعدام میشد و باز برای جواب دادن جرم دیگرش زنده و دوباره اعدام میگردد. سرانجام حکم اعدام مستوفی الممالک صادر گردید و شاه هدایت داد تا او را از همان درختی غر غره کنند که نوسه سردار اسحاق خان غر غره شده بود. بدینگونه عدالت بکرسی نشست و دل هزاران خانواده داغ دیده از دست مستوفی الممالک قرین آرامش گردید. **پایان**

د پانو شمیره: له ۶ تر ۶

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکني د لیکنيزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په څير و لولئ